

سَمِ الدِّبَالِ بِرَحْمَةِ الْخَيْرِ



دانشگاه مازندران
دانشکده علوم انسانی و اجتماعی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی

موضوع :

مازندران از اسطوره تا تاریخ

استاد راهنما :

دکتر رضا ستاری

استاد مشاور :

دکتر علی اکبر باقری خلیلی

اساتید داور :

دکتر سیاوش حق جو

دکتر احمد غنی پور ملکشاه

دانشجو :

حمیده شیرزاد آهودشتی

شهریور ماه ۱۳۸۸

سپاسگزاری

از تمامی استادان زبان و ادبیات فارسی به خصوص استاد راهنما، جناب آقای دکتر ستاری

و استاد مشاور، جناب آقای دکتر باقری خلیلی و خانواده‌ام سپاسگزارم.

چکیده

مازندران ، امروزه ، نام استانی در کرانه‌ی جنوبی دریای خزر است و بخشی از سرزمین ایران به حساب می‌آید . مازندران در متون اساطیری و تاریخی با نام‌های دیگری چون طبرستان ، پدشخوارگر و ... نیز یاد شده است . پژوهشگران ، دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی این مکان جغرافیایی دارند ؛ بعضی ، آن را سرزمینی در غرب (شامات و یمن) می‌دانند ، بعضی آن را در شرق (هندوستان) ؛ و برخی آن را در کرانه‌های جنوبی دریای خزر جستجو می‌کنند و گروهی از آنان نیز ، نام مازن یا مازندر را در متون اوستایی و پهلوی که به همراه واژه‌ی دیو آمده ، صفتی برای دیوان دانسته اند و اساساً آن را نام سرزمینی نمی‌دانند .

بعضی از پژوهشگران ، زمان اطلاق نام مازندران به طبرستان را از سده ی پنجم و ششم هجری می‌دانند اما در بعضی از کتاب‌های تاریخی قبل از این زمان ، نیز ، نام مازندران آمده است .

همان‌گونه که می‌بینیم ، درباره‌ی مازندران و مسائل مربوط به آن ، اختلاف دیدگاه زیادی در میان پژوهشگران وجود دارد . این پایان‌نامه ، کوششی است برای روشن شدن جنبه‌های گوناگونی که در متن‌های کهن درباره‌ی مازندران آمده است .

در فصل اول ، کلیاتی در مورد پایان‌نامه آمده که به طور مختصر ، از دیدگاه‌های پژوهشگران مختلف و اهداف این پایان‌نامه سخن رفته است .

در فصل دوم ، قسمت‌هایی از متن‌های اوستایی ، پهلوی ، فارسی و عربی تا زمان شاهنامه و شاهنامه که از مازندران و نام‌های مشابه و مربوط به آن سخن رفته ، نقل می‌شود .

اقوام مختلفی در طول تاریخ ، در مازندران ساکن بودند ؛ که به طور مختصر از آن‌ها در فصل سوم ، صحبت شده است . در متن‌های قدیم ، به ویژه در متن‌های پیش از اسلام و هم‌چنین در شاهنامه از دیوان مزن و مزندر سخن رفته است که پژوهشگران در مورد آنان ، دیدگاه‌های گوناگونی داشته اند که در طول پایان‌نامه آورده می‌شود . در متن‌ها ، از شهرهای مهم مازندران نیز یاد شده است که در فصل سوم توضیحاتی در مورد این

شهرها نیز آمده است . در فصل چهارم این پایان نامه ، به تحلیل متون پیش و پس از اسلام تا زمان شاهنامه که در فصل دوم آمده ، پرداخته می شود . و فصل پنجم به نتیجه گیری اختصاص دارد که برآیند بحث‌های پیشین است .

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	فصل اول - کلیات
۲	۱-۱. تعریف مسأله
۶	۲-۱. پژوهش‌های انجام شده‌ی قبلی در ارتباط با پایان‌نامه
۸	۳-۱. حدود پژوهش
۸	۴-۱. پرسش‌های پژوهش
۹	۵-۱. اهداف پژوهش
۱۰	فصل دوم - مازندران در متون
۱۱	۱-۲. مازندران در متن‌های اوستایی و پهلوی.....
۱۱	۱-۱-۲. اوستا.....
۱۴	۲-۱-۲. بندهش.....
۱۸	۳-۱-۲. بندهش هندی.....
۱۹	۴-۱-۲. دینکرد سوم.....
۱۹	۵-۱-۲. دینکرد هفتم.....
۱۹	۶-۱-۲. دینکرد نهم.....
۲۰	۷-۱-۲. زند هومن یسن.....
۲۳	۸-۱-۲. شایست ناشایست.....
۲۳	۹-۱-۲. مینوی خرد.....
۲۴	۲-۲. مازندران در متن‌های فارسی و عربی.....
۲۴	۱-۲-۲. آثارالباقیه.....
۲۶	۲-۲-۲. اخبارالطوال.....
۲۸	۳-۲-۲. البدء والتاریخ.....
۳۱	۴-۲-۲. تاریخ بلعمی.....
۳۳	۵-۲-۲. تاریخ طبری.....
۳۶	۶-۲-۲. تاریخ یعقوبی.....
۳۹	۷-۲-۲. التفهیم لاوائل الصناعه التنجیم.....
۳۹	۸-۲-۲. التنبیه والاشراف.....
۴۱	۹-۲-۲. سنی ملوک الأرض و الأنبياء.....
۴۶	۱۰-۲-۲. غرر سیر ملوک الفرس.....
۴۸	۱۱-۲-۲. مروج الذهب.....

۵۷.....	۳-۲ . مازندران در شاهنامه.....
۷۷.....	فصل سوم - اقوام ، شهرها و آبادی ها.....
۷۸.....	۱-۳ . اقوام ساکن در مازندران.....
۸۱.....	۲-۳ . دیو.....
۸۴.....	۳-۳ . شهرها و آبادی ها.....
۸۴.....	۱-۳-۳ . رویان.....
۸۶.....	۲-۳-۳ . ساری.....
۸۹.....	۳-۳-۳ . آمل.....
۹۱.....	۴-۳-۳ . مامطیر.....
۹۳.....	۵-۳-۳ . بهشهر.....
۹۳.....	۶-۳-۳ . تمیش.....
۹۴.....	۷-۳-۳ . ورنه.....
۹۶.....	۸-۳-۳ . کوسان.....
۹۸.....	فصل چهارم - مازندران و نام های دیگرش ، جایگاه جغرافیایی.....
۹۹.....	۱-۴ . مازندران و نام های دیگرش.....
۱۰۶.....	۲-۴ . جایگاه جغرافیایی.....
۱۲۶.....	فصل پنجم - نتیجه گیری.....
۱۲۷.....	نتیجه گیری.....
۱۳۵.....	پیوست.....
۱۳۶.....	واژه نما.....
۱۴۰.....	منابع و مأخذ.....
۱۴۵.....	چکیده انگلیسی.....

فصل اول

کلیات

۱-۱. تعریف مسأله:

نام «مازندران» در متن‌های کهن پیش از اسلام و پس از اسلام آمده است. «مازندران» در متن‌های کهن، به سرزمینی گفته می‌شود که ساکنان آن، دیوان جادو و دروغ‌پرست هستند و پادشاهان، همیشه آرزوی پیروزی و چیرگی بر آنان را دارند. در مورد این که مازندران باستانی کجاست، اتفاق نظر چندانی در میان پژوهشگران دیده نمی‌شود. جنوب دریای خزر، یمن، مصر، شامات، جنوب شرقی سواحل افریقا و هندوستان، از جمله مکان‌هایی است که به ظن این پژوهشگران، می‌تواند جغرافیای واقعی مازندران باستانی باشد. از جمله‌ی این پژوهشگران، میرجلال‌الدین کزازی می‌گوید: «مازندران که در اوستا مازنه خوانده شده است و از آن با نام سرزمین دیوان مازتی سخن رفته است، سرزمینی است که در جغرافیای کهن، طبرستان نیز نام داشته است.» (کزازی، ج ۲، ۱۳۸۴: ۳۴۳) هم‌چنین، طیار یزدان‌پناه در کتاب «تاریخ مازندران» می‌نویسد: «آریایی‌ها در حدود نخستین سده‌های هزاره‌ی یکم پیش از میلاد، از شمال دریای سیاه تا آسیای‌میانه، از جمله ایران گسترده شدند. آنان هنگام پیش‌روی به داخل فلات ایران به ظاهر در دو منطقه، با شدیدترین مقاومت روبه‌رو شدند. در این دو نقطه بنابر اشاره‌ی آمده در اوستا، آریایی‌ها برای برتری و تفوق بر این مردمان (وَرَن و مازن) به ایزدان خود متوسل می‌شدند. این دو منطقه به خاطر دارا بودن تشکیلات اجتماعی سازمان یافته، تجارب جنگی و مهم‌تر از آن دو، موقعیت با اهمیت سوق الجیشی، سد عظیمی در برابر هجوم فزاینده‌ی آریایی‌ها ایجاد کردند. به نظر می‌رسد، در آغاز، اختلاف میان آریایی‌ها با مردم شمال و شمال شرقی ایران بر سر مسأله‌ی ارضی و نژادی بود که بعد، منجر به جنگ اعتقادی شد.» (یزدان‌پناه، ۱۳۸۵: ۲۷) اما بعضی از تاریخ‌نویسان و محققان، سرزمین جنوب دریای خزر را طبرستان می‌نامند و مازندران را در مغرب و یا مشرق جستجو می‌کنند؛ قدیمی‌ترین منبع عهد اسلامی موجود که تعریف مازندران مغرب در آن به چشم می‌خورد، مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری است. در این مقدمه، در ذکر هفت کشور (هفت اقلیم) چنین آمده است: «آفتاب برآمدن را باختر خواندند و فروشدن را خاور خواندند، و شام و یمن را «مازندران» خواندند و عراق و کوهستان را شورستان خواندند و ایران‌شهر از روز آموی است تا روز مصر و

این کشورهای دیگر، پیرامون اوی‌اند؛ و از این هفت کشور، ایران شهر بزرگوارتر است به هر هنری. و آن که از سوی باختر است، چینیان دارند و آن که از سوی راست اوست، هندوان دارند و آن که از سوی چپ اوست، ترکان دارند؛ و دیگر خزریان دارند؛ و آن که از راست تر، بربریان دارند و از چپ روم، خاوریان و مازندرانیان دارند؛ و مصر گویند از «مازندران» است و این دیگر همه ایران زمین است از بهر آن که ایران، بیشتر این است که یاد کردیم. «(کریمان، ۱۳۷۵: ۱۶۲-۱۶۳)

ابن اسفندیار در «تاریخ طبرستان» می‌گوید: «ومازندران محدث است به حکم آن که مازندران به حد مغرب است. این ولایت را موزاندرون گفتند، به سبب آن که موز، نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران که موز کوه گویند، هم‌چنین تا به جاجرم یعنی این ولایت، درون کوه موز است. (ابن اسفندیار، ج ۱، ۱۳۶۶: ۵۶) مرعشی می‌نویسد: «اسم مازندران محدث است؛ زیرا که مازندران در زمین مغرب است و در اصل، موسوم بود به بیشه‌ی نارون و بیشه‌ی تمیشه هم می‌خواندند و به تجدید، مازندران می‌گفتند؛ به سبب آن که ماز، نام کوهی است از گیلان کشیده است تا به لار و قصران و هم‌چنین تا به جاجرم. «(مرعشی، ۱۳۶۳: ۲۱) ملک‌حسین سیستانی در «احیاء الملوک» می‌گوید: «این مازندران که مشهور شده، نه این است، بلکه مازندران، ناحیه‌ای است در بلاد شام؛ زیرا که این مازندران که در طبرستان واقع است، مکان فریدون و منوچهر است. «(سیستانی، ۱۳۴۴: ۲۷)

علیقلی محمودی بختیاری با ارائه دلایلی از نوشته‌های پیشینیان، از جمله، مقدمه‌ی شاهنامه‌ی ابومنصوری، مجمل‌التواریخ و القصص، زین‌الخبار، غرراخبارملوک فرس ثعالبی، سرزمین یمن را مازندران باستانی و محل زندگی مازندها می‌داند. (محمودی بختیاری، ۱۳۵۱: ۱-۲۰)

صادق کیا با آوردن دلایل متنی از شاهنامه، مازندران مورد نظر فردوسی را جایی در هندوستان و چین می‌داند؛ وی هم‌چنین به دیباچه‌ی ابومنصوری، اشعاری از ناصر خسرو و مسعود سعد و بخش‌هایی از دینکرد اشاره و استناد می‌کند. علت استناد او به دیباچه‌ی ابومنصوری از آن جهت است که نویسنده‌ی آن، مازندران را جایی به جز طبرستان می‌دانسته است. هم‌چنین به باور او، توصیفات نیز که در اشعار ناصر خسرو و مسعود

سعد از مازندران آمده با سرزمین مشرق تطبیق می کند . در دینکرد ، آنجا که سخن از لشکرکشی فریدون به مازندران است ، آن سرزمین را در هندوستان یا نزدیکی های آن می یابیم ؛ زیرا که فریدون و مازندرانی ها در دشت پیشانی کس (پیشانیسیه) به هم می رسند و نویسنده ی بندهش هم می گوید که این دشت در کابلستان است . (کیا ، ۱۳۵۷ : ۱-۲۸) جلیل ضیاءپور با آوردن افسانه ای از هفتن یشت بزرگ ، جایگاه مازندران را در شمال غربی هندوستان می داند ؛ وی می نویسد : « در هفتن یشت بزرگ برای جانوری به نام « خرا » آیه ای چنین هست :

به منش پاک و به روان پاک دینان درود می فرستیم .

به خرای پاک که در وسط دریای فراخکرت ایستاده است ، درود می فرستیم .

به دریای فراخکرت ، درود می فرستیم .

پورداوود نوشته است : « بر حسب شرح اوستایی ، این جانور پاک سه پا را شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرین است . گوشش به اندازه ای بزرگ است که مملکت مازندران را فرا تواند گرفت . وقتی که این جانور ، سر در اقیانوس فرو برد و گوش های خویش بجناباند ، اقیانوس به جوش و خروش افتد و لرزه و اضطراب در سواحل کوه « گناود » پدید آید ... و توضیحات دیگر . »

می دانیم که به عقیده ی اجماع محققان ، فراخکرت ، همان اقیانوس هند دانسته شده است . در فصل سیزده بندهشن آمده است : « ... در سوی نیمروز (= جنوب) ، دریای فراخکرد در کنار البرز پدید آمد ... » . هم چنین می دانیم که البرز اصلی ، کوهی است که در امتداد سند (از جنوب به شمال) به کوه های پامیر می پیوندد . پس ، جانور « خرا » در دریای فراخکرت (که بین سواحل غربی هندوستان و سواحل جنوبی ایران و عربستان ، و شرق افریقا واقع است) سکونت دارد .

حال اگر این جانور ، در فراخکرت ایستاده باشد ، و گوشش چنان بزرگ است که مملکت مازندران را می پوشاند ، مازندران باید بر مبنای قیاس (لابد قیاس به نزدیک) بر یکی از این چند ساحل دریای فراخکرت واقع باشد تا گوش این جانور ، یکی از ساحل ها را که مازندران باشد ، بپوشاند .

تمیشه یا مازندران واقع در جنوب دریای خزر و شامات و یمن و مصر و مغرب و سواحل افریقای جنوب شرقی ، به سبب دور بودن از سواحل دریای فراخکرت ، مناسب قیاس به نزدیک نیست . سواحل شمال غربی هندوستان که چسبیده به ایران ، و افتاده در کنار فراخکرت است برای قیاس به نزدیک (که گوش جانور خرا آنجا را بپوشاند) نظر را جلب می کند . « (ضیاءپور ، ۱۳۵۷ : ۳۶۲ - ۳۶۵)

اما حسین کریمان به دو مازندران معتقد است : « به روزگار باستان و به عهد فردوسی ، دو مازندران یکی ، در مشرق ایران ، در شمال هند و دیگری ، در مغرب ایران ، در عربستان معروف بوده است که مازندران مذکور در شاهنامه ، این دو محل هستند . « (کریمان ، ۱۳۷۵ : ۱۶۲) و شواهدی را از کتاب‌های تاریخی و شاهنامه برای اثبات ادعای خود می آورد ؛ به عنوان نمونه ، داستان رفتن کیکاووس به مازندران و جنگیدن با دیوان را با ذکر دلایل ، در مغرب می داند . مواردی را نیز در پادشاهی کیخسرو و داستان بیژن و منیژه در اثبات مازندران مشرق ذکر می کند . هم‌چنین در کنار هم قرار گرفتن نام مازندران با سگسار و گرگسار را دلیل بر وجود مازندران مشرق می داند . (همان : ۱۷۱ - ۲۳۳) و می گوید : « مازندران واقع در شمال تهران ، بدین نام در شاهنامه یاد نشده بلکه این محل به نام‌های « بیشه‌ی نارون » و « بیشه‌ی تمیشه » و « طبرستان » در آن کتاب ذکر گردیده است . در شاهنامه ، نام مازندران با نام شهری از شهرهای طبرستان به صورتی که وابستگی آن شهر را به مازندران برساند ، به هیچ روی ، با هم نیامده است . « (همان : ۱۶۲)

بعضی از پژوهشگران معتقدند که اطلاق نام مازندران به طبرستان از سده‌ی ششم و هفتم هجری به بعد ، باب شده است . اسماعیل مهجوری می‌نویسد: «ریشه‌ی واژه‌ی مازندران و تاریخ پیدایش و دگرگونی آن به درستی دانسته نیست و درباره‌ی معنای این نام که ظاهراً از آغاز سده‌ی هفتم هجری و روزگار تاخت‌وتاز مغولان جای‌نشین نام کهن‌تر «طبرستان» شده و تاکنون نیز پایدار است، رأی‌های گوناگونی یافته می‌شود.» (مهجوری، ۱۳۸۱: ۲۲) کریمان در کتاب «پژوهشی در شاهنامه» آورده است: «اطلاق مازندران به طبرستان به زمان‌های بعد از فردوسی و به قرن ششم تعلق دارد.» (کریمان، ۱۳۷۵: ۱۵۰) آخرین پژوهش انجام شده ، درباره‌ی سابقه‌ی اطلاق لفظ مازندران به سرزمین مورد بحث ، به عنایت اله رضا تعلق دارد؛ او می‌نویسد: « در

جریان بررسی و مطالعه آثار مختلف مشخص شد، این سرزمین تا قرن پنجم هجری نام مازندران نداشته و به جز نام پتسخوارگر و تمیشه در آثار مورخان و جغرافی نگاران اسلامی با نام «طبرستان» معرفی شده است.» (رضا، ۱۳۸۷: ۶)

این رساله به بررسی جایگاه جغرافیایی مازندران در متن‌های برجای‌مانده از عهد باستان تا زمان شاهنامه می‌پردازد و روند این تغییرات را نشان می‌دهد.

۱-۲. پژوهش‌های علمی انجام شده‌ی قبلی در ارتباط با پایان‌نامه:

کتاب‌های زیادی در مورد تاریخ مازندران نوشته شده و همچنین در برخی کتاب‌ها درباره‌ی مازندران در شاهنامه، مطالبی آمده‌است؛ از جمله، درباره‌ی جایگاه مازندران و طبرستان و وجه تسمیه‌ی آن‌ها؛ اما کتاب مستقلی که به بررسی مازندران در متن‌های بین اوستا و شاهنامه بپردازد، وجود ندارد. در زیر به چند نمونه از کتاب‌هایی که درباره‌ی مازندران، تاریخ آن و مازندران در شاهنامه مطالبی در آن آمده، اشاره می‌شود:

- ابن‌اسفندیار کاتب (قرن ۶ و ۷ ق) در «تاریخ طبرستان» مباحث خود را در سه‌قسم مطرح کرده است. قسم اول در ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای آن است. وی می‌گوید حدّ فرشواذگر آذربایجان، سر، طبرستان، گیل، دیلم، ری، قومش، دامغان و گرگان است و اولین کسی که این حد پدید کرد، منوچهر بود. باب سوم این قسم، در خصایص و عجایب طبرستان است؛ مؤلف، خاک حاصل‌خیز و کوه‌های بلند طبرستان را از خصایص این سرزمین می‌داند. باب چهارم، در ذکر ملوک، اکابر، علما، زهاد و حکام طبرستان است. قسم دوم کتاب در ابتدای دولت آل‌وشمگیر و آل‌بویه و مدت استیلای ایشان بر طبرستان است که در آن از عزیمت حسن بویه به طبرستان، احوال وشمگیر با او و استیلای آل‌باوند و ... سخن می‌گوید. قسم سوم کتاب با عنوان «از ابتدای آل‌باوند دوم نوبت» به ذکر احوال حسام‌الدوله شهریار بن قارن، سلطنت نجم‌الدوله قارن بن شهریار، ملک رستم بن قارن، علاء‌الدوله علی بن شهریار و ... می‌پردازد.

- ملاشیخعلی گیلانی (قرن ۱۱ ق) در «تاریخ مازندران» به ذکر خلقت عالم، آدم و انبیا، شمه‌ای از ملوک فارس، خلفای راشدین، ائمه‌ی اثنی‌عشر، خلفای بنی‌عباس و بنی‌امیه، اسماعیلیه‌ی مغرب و بعضی از سلاطین زمان اسلام می‌پردازد. سپس در ذکر حدود مازندران، حدّ غربی طبرستان را در قریه‌ی ملاط گیلان و سامان شرقی دینارچار مازندران می‌داند. پس از آن در ذکر تاریخ مازندران می‌گوید که اسکندر رومی چون داراب کیانی را کشت، از اعیان فارس، نود پادشاه در ممالک ایران نصب کرد و دیار طبرستان را به یکی از آن‌ها داد. مؤلف هم‌چنین، فهرستی از نام‌های حکمرانان طبرستان، دوران حکومت ایشان و ذکری از خاندان‌های قدیمی مازندران در دوران شاه‌عباس می‌آورد.

- صادق کیا (۱۳۵۷) در کتاب «شاهنامه و مازندران»، مازندرانی را که سام، کی‌کاووس و رستم به آن رفته‌اند، مازندران کنونی نمی‌داند و برای اثبات آن دلایلی می‌آورد. او جای نشستن منوچهر و فریدون را که با عنوان تمیشه یاد شده، جایگاه مازندران کنونی می‌داند؛ در مورد ریشه‌ی نام مازندران و هم‌چنین درباره‌ی هاماوران بحث می‌کند و می‌گوید که فردوسی، جنگ هاماوران و مازندران را دو جنگ جداگانه می‌داند؛ درحالی که در بعضی از کتاب‌ها، تنها از یکی از جنگ‌ها یاد شده است و داستان دو جنگ را به هم آمیخته‌اند. مؤلف در بخش‌هایی از دلبستگی مازندرانی‌ها به شاهنامه و رفتن فردوسی به مازندران سخن می‌گوید.

- اسدالله عمادی (۱۳۷۲) در «بازخوانی تاریخ مازندران» دوازده مقاله در مورد مازندران از نویسندگان مختلف جمع‌آوری کرده‌است که بعضی از آن‌ها عبارتند از: مازندران در آیین‌های اسطوره و تاریخ، مازندران «وجه تسمیه»، تبرستان، مقدمه‌ای بر تاریخ مازندران باستان، جستاری در پیکره‌ریزی تاریخ مازندران و کتاب‌شناسی ابن‌اسفندیار.

- حسین کریمان (۱۳۷۵) در کتاب «پژوهشی در شاهنامه» می‌نویسد که دو مازندران، یکی در مغرب و یکی در مشرق وجود داشت که این دو سرزمین در طیّ زمان از بین‌رفته‌اند. او جنگ کی‌کاووس در هاماوران را با جنگ مازندران، یکی دانسته‌است.

- اسماعیل مهجوری (۱۳۸۱) در کتاب «تاریخ مازندران» ابتدا اطلاعاتی درباره‌ی مازندران پیش از تاریخ آورده و سپس درباره‌ی ریشه‌ی نام‌های دریای مازندران، مازندران، پشتخوارگر، طبرستان و شهرهای مازندران، محلّ جغرافیایی و تاریخ آن‌ها سخن گفته است؛ بعد از آن به تاریخ حکومت‌های مازندران از پیش از اسلام تا پس از اسلام پرداخته است.

- غلامرضا پیروز (۱۳۸۵) در مقاله‌ای با عنوان «مازندران در دنیای اساطیر» با استفاده از پژوهش‌های پیشین در مورد مازندران، کوشش کرده است تا مازندران تاریخی را از مازندران در اساطیر تفکیک کند و در این مقاله هم‌چنین به بحث درباره‌ی وجه تسمیه‌ی مازندران، مازندران و شاهنامه و دیوان مازندران نیز پرداخته است.

- طیار یزدان‌پناه (۱۳۸۵) در کتاب «تاریخ مازندران باستان» به بررسی تاریخ مازندران از آغاز تا امپراطوری هخامنشی می‌پردازد. وی در مورد اقوام مختلف ساکن در مازندران (کاسی‌ها و مازها و ...)، درباره‌ی تاریخ زبان، موسیقی، فرهنگ اعتقادی، جغرافیای تاریخی، تأثیر قوم سومر و ورود آریایی‌ها به مازندران بحث می‌کند.

۱-۳. حدود پژوهش:

محدوده‌ی در نظر گرفته برای این پژوهش، متن‌های برجای مانده از عهد باستان (اوستا) تا شاهنامه است.

۱-۴. پرسش‌های پژوهش:

این پژوهش قصد دارد به پرسش‌های زیر به عنوان محورهای اصلی این پژوهش پاسخ دهد:

الف- آیا جایگاه جغرافیایی مازندران در متن‌های پیش از اسلام با جایگاه آن در متن‌های پس از اسلام

متفاوت است؟

ب- در متن‌های پیش و پس از اسلام از چه نام یا نام‌های دیگری برای مازندران استفاده شده است؟

ج- آیا می‌توان مازندران اساطیری را از مازندران تاریخی تفکیک کرد؟

۱-۵. اهداف پژوهش:

هدف اصلی این پژوهش ، آن است تا با بررسی متن‌های برجای مانده از عهدباستان تا زمان شاهنامه،

جایگاه جغرافیایی مازندران در اسطوره و تاریخ نشان داده شود.

فصل دوم

مازندان در متون

۲-۱. مازندران در متن‌های اوستایی و پهلوی

در این بخش، متن‌های اوستایی و پهلوی که از مازندران در آن‌ها سخن رفته، آورده می‌شود.

۲-۱-۱. اوستا

یسنه، هات ۲۷، ۱، ص ۱۹۳. اینک آن بزرگ‌تر از همه - آهوره مزدا- را «آهو» و «رتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تادیو خشم خونین‌درفش را برافکنیم؛ تا دیوان مزدری را برانیم؛ تا همه‌ی دیوان و دُرَوَتدان «وَرَن» را براندازیم... .

یسنه، هات ۵۷، کرده‌ی هفتم، ۱۵-۱۷، ص ۲۲۲. ۱۵. سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی‌افزای آشون، ردِ آشه را می‌ستاییم؛ آن شکست‌دهنده‌ی [مرد] «کَیذ»، آن شکست‌دهنده‌ی [زن] «کَیذی»؛ آن فروکوبنده‌ی دیو بسیار زورمند دروج - تباہ کننده‌ی زندگی-؛ آن نگاهبان و دیدبان بهروزی همه‌ی جهانیان را. ۱۶. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که هرگز به خواب نرود و هشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند. آن که پس از فرورفتن خورشید، سراسر جهان استومند را با رزم افزار آخته، پاسداری کند. ۱۷. آن که از هنگام آفرینش نیک و بد بر دست آن دو مینو -سپندمینو و انگر [مینو]- [هرگز] نخفته و جهان آشه را پاسداری کرده است. آن که روز و شب، همواره با دیوان مزندری در نبرد است.

یسنه، هات ۵۷، کرده‌ی دوازدهم، ۳۰-۳۲، ص ۲۲۷. ۳۰. سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی‌افزای آشون، ردِ آشه را می‌ستاییم؛ بزرگواری را که کمر بسته به نگاهبانی آفرینش مزدا ایستاده است. ۳۱. آن که سر [کوبی] دیوان را، رزم افزاری بُرنده، تیز و خوب زتش، در دست گرفته، سه بار در هر روز و هر شب، بدین کشور «خونیرث» درخشان درآید. ۳۲. زدن اهریمن ناپاک را، زدن [دیو] خشم خونین‌درفش را، زدن دیوان مزندری را، زدن همه‌ی دیوان را.

«آهه رَیَه ...»

هُرْمزدِیشت ، ۳۲، ص ۲۸۰. سَپندارمَدِ آشونِ کارساز را می‌ستاییم

اینک آن بزرگ‌تر از همه -آن آهوره مزدا- را «آهو» و «رتو» برمی‌گزینیم تا اهریمن نابکار را براندازیم؛ تا دیوِ خشمِ خونین‌درفش را برافکنیم؛ تا دیوان مزندری را برانیم؛ تا دیوان و دروندان ورن را براندازیم؛ ...

آبان یشت، کرده‌ی ششم، ۲۱-۲۲، ص ۳۰۱. ۲۱. هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد ... ۲۲. و از وی خواستار شد:

ای آردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه‌ی کشورها شوم؛ که بر همه‌ی دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «گوی»ها و «گرب»های ستم‌کار چیرگی یابم؛ که دوسوم از دیوان مزندری و دروندان ورن را بر زمین افکنم.

گوش یشت، کرده‌ی یکم، ۳-۴، ص ۳۴۶. ۳. هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] زیبای مزدا آفریده‌ی [البرز]، صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد و زور و نیازکنان چنین خواستار شد: ۴. ای درواسپ! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه‌ی دیوان مزندری چیره شوم؛ که از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه‌ی دیوان -ناگزیر- از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

سروش یشت هادخت، کرده‌ی دوم، ۱۰-۱۲، ص ۳۲۹. ۱۰. سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی افزای آشون، رد آشه را می‌ستاییم؛ آن که [مرد] آلوده به گناه «کید» را شکست دهد. آن که [زن] آلوده به گناه «کییدی» را شکست دهد. آن که دیو بسیار زورمند دروج -تباه کننده‌ی زندگی- را فرو کوبد. آن که نگاهبان و دیدبان بهروزی همه‌ی جهانیان است. ۱۱. آن که هرگز به خواب نرود و هوشیارانه آفرینش مزدا را نگاهداری کند. آن که هرگز به خواب نرود و هوشیارانه آفرینش مزدا را نگاهبانی کند. آن که پس از فرو رفتن خورشید، سراسر جهان استومند را با رزم‌افزار آخته، پاسداری کند. ۱۲. آن که از هنگام آفرینش آن دو

مینو - سپندمینو و انگر [مینو] - [هرگز] نخفته و جهان آشه را پاسداری کرده است. آن که روز و شب، همواره با دیوان مَزَنْدَری در نبرد است.

رام یشت، کرده‌ی دوم، ۷-۸، ص ۴۴۹. هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز به فلز پیوسته (؟)، بر تخت زرین، بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده، با دستان سرشار او را بستود ... ۸ و از وی خواستار شد: ای آندروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که دوسوم دیوان مَزَنْدَری تا دُرَوْتَدان ورن را برافکنم.

آرت یشت، کرده‌ی سوم، ۲۴-۲۵، ص ۴۷۳. هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] البرز بلند زیبای مَزدا آفریده، او را بستود ... ۲۵. و از وی خواستار شد: ای آشی نیک بزرگوار! مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه‌ی دیوان مَزَنْدَری چیره شوم؛ که من از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که دیوان - ناگزیر - از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.

زامیاد یشت، کرده‌ی چهارم، ۱۳-۲۶، ص ۴۸۹. برای فرّ و فروغش، من او را - فرّ کیانی نیرومند - مَزدا آفریده را - با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستایم. ... ۲۶. ... که دیر زمانی، از آن هوشنگ پیشدادی بود؛ چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوْتَد] جاودان و پریان و گوی‌های ستمکار و گرپ‌ها چیره شد و دو سوم از دیوان مَزَنْدَری دُرَوْتَدان ورن را برانداخت.

وندیداد، فرگرد نهم، بخش یکم (ب)، ۱۲-۱۳، ص ۷۷۴. آن گاه باید ناپاک به سوی گودال‌ها گام بردارد و تو - ای زرتشت! - در کنار شیار بایست و برخوان: «ای مَزدا! ای شهریار بزرگ! مَنَش نیک و روانِ اَشَوْتان و نیایش آرمیتی و شورِ دل، همه را به سرای تو می‌آورم تا تو به نیروی پایدار [خویش آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.» ... و ناپاک نیز این گفتار را برخواند: «ای مَزدا! ای شهریار بزرگ! مَنَش نیک ... ۱۳. برزبان راندن هر یک از واژگان این نیایش، اهریمن را فروکوبد، دیو خشم خونین‌درفش را فروافکند، دیوان مَزَنْدَری را درهم شکند، همه‌ی دیوان را به‌ستوه آورد و دروج را ناتوان و ناتوان‌تر کند.